

پژوهشگر(یا) کارگزار رژیم؟

شادی امین
ShadiAmin@web.de

بنیاد پژوهش های زنان ایران در شانزدهمین کنفرانس خود که در جولای امسال در وین برگزار شد میزبان سخنرانی بود که عضو ثابت در شورای مدیریت مرکز آموزش مدیریت دولتی، عضو کمیسیون تخصصی علوم انسانی در وزارت علوم، رییس دانشگاه علامه طباطبائی، نماینده دولت ایران در کنفرانس زنان در تایلند (پکن+10) و همایش زن و گفت و گوی تمدن ها و ... و در یک کلام عضوی از خانواده عریض و طویل جمهوری اسلامی بود.

سخنرانی ایشان (یعنی خانم شمس السادات زاهدی) که قبلاً نیز در یکی از نشریات ایران منتشر شده بود (که این بر خلاف قرار های همیشگی بنیاد پژوهش های زنان ایران است و سخنرانی ای که در کنفرانس ارائه میشود نباید قبلاً در جایی ارائه و منتشر شده باشد) بر اساس گفته ایشان نتیجه یک تحقیق دولتی در مورد موانع مدیریت زنان در سطوح بالای مدیریت بود. ایشان در سخنرانی خود دائماً از واژه "ما" که تا به آخر مشخص نشد چه کسانی هستند استفاده میکرد. او گفت: "یکی از سازمان های بزرگ دولتی از ما خواست که در مورد موانع احتمالی بر سر راه مدیریت زنان تحقیق کنیم و ما نیز این کار را کردیم و این نتیجه را بدست آوردیم." (ش. زاهدی)

در واقع بسیاری از ما که سال هاست در تداوم و گسترش این کنفرانس ها با حضور دائم خود نقش داشته و از طرق مختلف برای حفظ این تریبون جنبش زنان کوشیده ایم، با صرف وقت و هزینه بسیار بار دیگر به کنفرانس بنیاد پژوهش های زنان ایران آمده بودیم تا پیرامون ستم جنسی موجود و رژیم و نظامی که چنین آپارتاید جنسی را بنا گذاشته و با توسل به مذهب و سنت و فرهنگ مرد سالار این تبعیض را تداوم بخشیده و سرکوب وحشیانه زنان را سال هاست به پیش میبرد، به بحث و تبادل نظر پرداخته و نگرش های مختلف موجود در جنبش زنان را شنیده و از لابلای آنها به نتایجی برای تعیین روند حرکات آتی خود دست یابیم. متأسفانه این همه در این کنفرانس کمتر هدف و موضوع مجادلات بود. علاوه بر اینکه در مجموع اکثر سخنرانی ها از سطح بالایی برخوردار نبود.

تا کنون در مجموع کنفرانس های برگزار شده هر چند که طیف ها و نظریات گوناگون و گاه متضادی نمایندگان نظری خود را به عنوان سخنران داشته اند، اما تاکنون فردی که دستیار و همکار سیستم حاکم و مدافع عملی آن باشد از این تریبون بهره مند نشده بود. این اولین بار بود که 250 زن که غالباً از سرکوب این رژیم و کارگزارانش جان سالم به در برده و در خارج از کشور به زندگی و مبارزه خود ادامه میدهند، در جایی گرد می آیند تا تحت عنوان ارائه "نتیجه تحقیق و کار پژوهشی" شاهد سخنرانی یکی از سیاست گذاران این رژیم باشند. جایی که قرار بود محل تبادل نظر فعالین، نظریه پردازان و پژوهشگران درون جنبش زنان باشد. این موضوع مورد اعتراض بسیاری از شرکت کنندگان قرار داشت که در بخش جمع بندی کنفرانس مطرح شده و به چنین دعوت هایی از سوی کمیته برگزار کننده و بنیاد، انتقاد صورت گرفت.

ایشان از تریبونی به دفاع از مناسبات حاکم برخاسته بود که سال هاست با زحمت فراوان و به همت همین زنان مخالف رژیم ایجاد و حفظ شده است. ایشان از تریبونی برای تبلیغ آپارتاید مذهبی اسلامی برخوردار بود که قرار است به بحث های علیه مرد سالاری و علیه فرودستی زنان دامن زده و آنها را غنا بخشد. او با پوششی صد در صد اسلامی! به طور مستمر به تحقیر حاضرین و سوال کنندگان پرداخت که با تحمل بیش از انتظار معترضین به حضورچنین فردی، توانست از این تریبون برای تأیید مناسبات حاکم بر ایران استفاده کند. برای اینکه متهم به افترا به ایشان نشوم اجازه میخوام به چند نقل قول کوتاه از ایشان اشاره کنم.

ایشان در تحقیقات خود نتیجه گرفته بودند که عوامل مانع در مدیریت زنان مثلاً "نوع پوشش عامل تعیین کننده ای نیست"، "ما در قانون اساسی مرزبندی جنسیتی در این مورد نداریم"، "قوانین نا نوشته موانع اصلی هستند" و... او در پایان صحبت 56 دقیقه ای خود (یعنی 26 دقیقه وقت بیش از دیگر سخنرانان) گفت: "ما در ایران پیشرفت های فراوان کردیم ... خانم هایی که ماندند و تلاش کردند و قدم به قدم پیش رفتند. خیلی آسون است آدم بیاد اون گوشه بنشیند، دهان باز کنه و شعار بده." و وقتی با اعتراض حاضرین به این شیوه های برخوردش روبرو شد در ادامه گفت: "ایران کشوری است که بر پایه مکتب و ایدئولوژی اسلامی بنا شده است، اگر شما میخواهید کودتا کنید،

!welcome

و البته مثل رهبرشان آقای خامنه ای ایشان هم از "پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان به شرط حق تفریح" دفاع میکرد و نه پیوستن بدون قید و شرط و تضمین اجرای مفاد آن! و پیشنهاداتشان برای بهبود وضع زنان در مدیریت این بود که "در سطوح بالای دولتی بایستی کارهای نمادین کنیم مثلاً انتخاب وزیر، سفیر، کاردار... و یا در شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام از زنان فرهیخته و دانشمندی که داریم بهره گیریم" (تمام جملات داخل گیومه نقل قول از سخنرانی شمس السادات زاهدی)

و اما اینها که نظرات این خانم به عنوان کارگزار این رژیم بود و مگر انتظار دیگری از او عقلانی است؟ آیا میتوان از ایشان انتظار داشت که بگوید قوانین موجود بندگی و زیردستی و سرکوب زنان را نهادینه کرده اند؟ آیا میتوان از ایشان انتظار داشت که بگوید شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادهایی ارتجاعی و برای پیشبرد سیاست های ضد انسانی این رژیمند و در تمام این سالها در خدمت سیاستهای ضد مردمی مشتکی جنایتکار بوده اند؟ آیا میتوان از ایشان انتظار داشت که بگوید نقض حقوق زنان، ملیت ها و... باعث حضور بسیاری از شما در خارج از کشور است و بسیاری نیز در نبردی نابرابر به جوخه های مرگ سپرده شدند و اکنون در میان ما نیستند؟ آیا میتوان از ایشان انتظار داشت که بگوید حجاب اجباری، کنار گذاشتن زنان مخالف این نظام و حذف زنان از بسیاری مشاغل در طی 27 سال گذشته از عوامل بازدارنده حضور زنان در عرصه های مدیریتی بوده است و یا اصولاً آیا میتوان از ایشان انتظار داشت که بگوید که معضل زنان ایران شرکت و حضور در شورای نگهبان و دیگر ارگان های اقتدار اینان نیست بلکه تلاش برای انحلال این ارگان ها است و... اما ببینیم شیوه برخورد ما به عاملین و آمرین و همکاران رژیمی که جنایاتش در تاریخ معاصر روایتی هولناک از تحجر و تحقیر انسانیت، شکنجه و زندان، قتل و اعدام، و در یک کلام آزادی کشی و پاره کردن گلوی مخالفین است چیست؟

ما چگونه با افرادی که به اشکال متفاوت تشبیت و ادامه حیات این رژیم را ممکن میکنند برخورد میکنیم؟

با آغاز زرمه های مخالفت و اعتراض در سالن به حرف هایی که هیچ ربطی به دفاع از حقوق زنان و مخالفت با نقض حقوق آنان نداشت، عده ای (گروهی از شرکت کنندگان) تحت عنوان "دمکراسی" به فحاشی به معترضین پرداخته و با کلماتی چون "دیالوگ بلد نیستید"، "ایشون یک پژوهشگر است"، "شما فقط خشونت بلدید"، "این تریبون مال همه است"، "این تریبون همه زنان است"، "ایشون استاد دانشگاه است"، "خانوم ساکت، ناراحتید برین بیرون"، "بحث او علمی و آکادمیک است و به سیاست کاری ندارد"، "این خانم نمیتونه همه حرف هاش رو صریح بزنه"، و "مگه همه باید نظر شما رو بگن"، "مگه اول باید بگه مرگ بر جمهوری اسلامی که بتونه حرف بزنه؟" ... و در آخر با کلماتی وقیحانه به تحریک و تحقیر مخالفین ایشان پرداختند و آنچنان دفاع جانانه ای کردند که گویی این معترضین هستند که سال هاست پست های دولتی را اشغال کرده و در خدمت این رژیم جنایتکار مشغول به کار هستند. این چنان دفاعی البته فقط از عهده کسانی بر می آید که سال هاست به بند بازی بین جناح های مختلف این رژیم مشغولند و با ذره بین خود در جست و جوی جناح اصلح هستند و صد البته بسیاری از اینان خود مشاهدات "میدانی" داشته و در سفر های تحقیقاتی- تفریحاتی خود به ایران شاهد بسیاری از این ادعا ها بوده اند!

اینان آنچنان از علم و پژوهش حرف میزنند که گویی هیچ رابطه ای بین علم و مناسبات و اقشار و طبقات اجتماعی موجود نیست، گویی میتوان از تحقیق و پژوهش بدون سمت گیری حرف زد! و گویی محققین و پژوهشگران فاقد جایگاه معین بر له و یا علیه مناسبات و نظم موجود هستند. آنها فراموش میکنند که سرکوبگران ما تنها سوار بر توهم و ناآگاهی توده های عامی نیست که حکومت میکنند بلکه برخورداریشان از حمایت قشر متأسفانه وسیعی از آکادمیسین ها، محققین، دانشگاهیان، پزشکان و مهندسیین و... است که برنامه ریزی برای حفظ این مناسبات و تحمیق و سرکوب مردم را ممکن میکند.

چنین نگرشی اگر آگاهانه برای تحمیق دیگران به کار نرود تنها ساده لوحی ابلهانه ای است که در خدمت حفظ مناسبات نا عادلانه موجود است. آدریانه ریچ در مورد زنان آکادمیسینی که نگاه مستقل به تاریخ و منافع خود را کنار میگذارند تا جایگاه پژوهشی خود را حفظ کنند میگوید: "تنها زمانی میتوانید از این امتیاز (جایگاه آکادمیک) بهره ببرید که توانایی فکر کردن به عنوان یک زن را از دست بدهید و در دانشگاه ها و محیط کار به خاطر این تشویق شوید که همچون مردان فکر میکنید" و با این جملات تقدس برای کار آکادمیک را نقض و براهمیت جهت گیری آن تاکید میکند.

این تفکر اما تلاش میکند پایه استدلال خود را معیار های "دمکراسی" نیم بند و البته طبقاتی غربی قرار دهد. آنها به ما میگویند چون حزب سبزها، سوسیال دمکرات ها و دمکرات مسیحی ها و لیبرال ها و... در اروپا با هم به مذاکره و دیالوگ مشغولند ما هم باید بتوانیم با تحمل با نمایندگان این رژیم به بحث پردازیم، به آنها گوش دهیم و نظراتمان

را بگوئیم. از چنین منظری است که ایادی جدا شده و جدا نشده این رژیم در خارج از کشور گام به گام فضاهای بیشتری را در خدمت به نظر خود اشغال میکنند بدون اینکه به نقد جدی نقش خود در جنایات این رژیم بپردازند.

اما آیا به راستی در اروپا نمایندگان احزاب مدافع رژیم فاشیسم هیتلری و دست اندرکاران آن جنایات از آزادی دفاع از نظرات خود از تریبون های مخالفین برخوردار بودند؟ و یا اینکه افکار عمومی اروپا نوع دیگری از برخورد با تاریخ را پیشه کرده و این "دمکرات" های وطنی هستند که درک مغشوشی از دمکراسی داشته و در عین حال فاقد حافظه تاریخی اند.

اما بایستی باز هم تکرار کنیم که ما حافظه تاریخی را برای انتقام جویی نمیخواهیم بلکه میخواهیم از این حافظه تاریخی ابزاری بسازیم که تکرار خطاهای گذشته و قدرت گیری دوباره مسبب این همه جنایت را مانع شویم. این آن نقطه محوری است که در استدلالات اینان بازتابی نمی یابد؟

اگر ما دائماً این گذشته را بازگویی و ترسیم نکنیم و عوامل چنین فجایی را به مردم معرفی نکنیم پس آگاهی اجتماعی برای انتخاب از کجا حاصل میشود؟

عواملی که ضرورتاً دست به اسلحه نبرده و شاید در هیچ اعدامی هم نقشی نداشته اند. اما با همراهی خود با این رژیم ، به باز تولید این مناسبات مشغولند ، از وزیر راه و ترابری چنین رژیمی ، تا شکنجه گران و فیلم سازان و ترانه سرایان و سران مطبوعات دولتی و مسئولین ایدئولوژیکش تا زنان و مردان نماینده مجلسش ، تا دادستان و رئیس دانشگاهش سازنده این ریم سیاسی هستند و بایستی روزی به خاطر عملکرد، تصمیمات ، همکاری در جنایات و تبلیغ این نظام، در مقابل مردم پاسخگو باشند و در دادگاه های علنی و عادلانه محاکمه شوند.

بگذارید برای دوستان شیفته دمکراسی غربی مثالی تاریخی بزینم تا روشن شود که این احزاب اروپایی نیز هیچگاه با فاشیستها ، همکاران رژیم هیتلری و حامیان آن به تبادل نظر و "دیالوگ" نپرداختند و گویا این نسخه قرار است فقط برای ما پیچیده شود که سرکوب گران (آن هم در زمانی که هنوز در قدرت هستند!) با سرکوب شدگان (که البته نباید هیچ احساسی از خود بروز دهند!) در یک شرایط نابرابر بنشینند و "تبادل نظر کنند" !!

لنی ریفن اشتال و کاریکاتورهای ایرانی!

شور و شوق جمعیتی که برای دیدن بازی های المپیک سال 1936 در استادیوم برلین گرد هم آمده اند و طنزین فریاد هایشان فضا را پر کرده است. زنی زیبا پشت دوربین خود مشغول کار است و برای ثبت این لحظات تاریخی تلاش میکند. این زن لنی ریفن اشتال (Leni Riefenstahl) نام دارد ، فیلمبردار ، تدوین گر و خالق دوربین های متحرک بر روی ریل و دوربین های زیر آب. تکنیک او در تدوین فیلم آنچنان شاخص های برجسته ای را در همان دوره دارا هستند که تا به امروز نیز مدل کار مونتاز برنامه ها و گزارش های ورزشی هستند.

او پس از دو سال کار مونتاز فیلم های المپیک را به پایان برد و آنها را در دو سری به بازار عرضه نمود. تدوین زیبایی فیلم ، ترکیب صحنه های پیروزی در زمین های ورزشی و رژه خیابانی در مقابل هیتلر ، پیروزی های عرصه ورزش و میل به پیروزی در نبرد های دیگر و موزیک و ... این فیلم را به شاهکاری تبلیغاتی برای هیتلر بدل میکند. این زن هنرمند قبل از آغاز جنگ با این فیلم ها به تمام جشنواره های اروپا (اسلو ، رم ، پاریس، استکهلم، بروکسل، کپنهاگ، وین) دعوت و در همه آنها جایزه اول را از آن خود میکند.

او در سال 1938 به دعوت کمپانی مترو گلدن مایر (MGM) به آمریکا میرود. ورود او همزمان است با فتوای یهودی ستیزی 8 و 9 نوامبر "Reichskristallnacht". بلافاصله کمیته هنرمندان آمریکا فراخوان تحریم فیلم های او را میدهد. انجمن ضد نازی نیویورک و شهردار نیویورک فیلم های او را تحریم میکنند. در هالیوود پلاکارد هایی علیه فیلم های لنی ریفن اشتال نصب میشود. انگلستان نمایش این فیلم ها را رد میکند.

هرچند که این فیلم ها در سال 1956 به عنوان یکی از 10 فیلم برتر جهان شناخته شدند اما وقتی که در سال 1958 با تدوین جدید و حتی حذف برخی از صحنه ها به نمایش درآمدند با آنچنان عدم استقبالی از سوی مردم روبرو شدند که شکست مالی عظیمی برای او به بار آورد.

لنی ریفن اشتال از سال 1949 تا 1987 از سوی ده ها دادگاه به محاکمه کشیده شد. اکثر این محاکمات به علت همکاری با رژیم هیتلر و همچنین استفاده از 60 اسپانیایی به عنوان سیاهی لشکر یکی از فیلم هایش ، که از اردوگاه های کار اجباری در اختیار او قرار گرفته بودند برگزار شد. بسیاری از آنان پس از بازگشت به کوره های آدم سوزی هیتلر جان خود را در آنجا از دست دادند.

لنی ریفن اشتال در آلمان در سال 1950 به عنوان "همراه" رژیم هیتلر معرفی شد و علی رغم توانایی های ویژه و خلاقیت هنری اش و با وجود اینکه بیش از 34 جلد کتاب که غالباً در تجلیل از هنر او هستند نوشته شده است، هرگز نتوانست در آلمان از جایگاه رسمی ای برخوردار شود و همواره از سوی مردم و افکار عمومی مورد مواخذه و سوال بود. مردمی که طعم تلخ جنایات رژیم هیتلر را چشیده بودند.

او که خود را هنرمندی غیر سیاسی میدانست در سال 1949 در این باره میگوید: "هیچگاه انکار نکردم که محور شخصیت هیتلر بودم. اینکه من جنبه شیطانی درون او را دیر تشخیص دادم یقیناً تقصیر و از نادانی من است"

آیا هنری غیر سیاسی، پژوهشی بی طرف، و اصولاً انسانی خنثی سراغ دارید؟

آیا مدیر دولتی و رییس دانشگاهی در ایران سراغ دارید که کارگزار رژیم نباشد؟

آیا به راستی در همه جای جهان "میزان سنجش" یکسان است؟

آیا میتوان دعوتی این چنینی را در خدمت جنبش زنان ایران دانست؟

آیا میتوان باور کرد که با وجود این همه شاهد زنده و اسناد و مدارک گویا و در عصر اینترنت کسی مدعی شود از جنایات این رژیم بی اطلاع است؟

آیا اگر لنی ریفن اشتال ایرانی بود و همکار رژیم ج.ا. تا کنون "اپوزیسیون" بارها از او به دلیل برخورد "بد" مردم عذر خواهی نکرده بود؟

آیا...؟

آیا...؟

20 اوت 2005

این مقاله در نشریه "آرش" شماره 93/92 منتشر شده است.

منابع:

سخنرانی شمس السادات زاهدی در وین - اتریش

Denken wie Männer, Adrienne Rich

زندگینامه لنی ریفن اشتال